

من و الت دیزنی هستم!

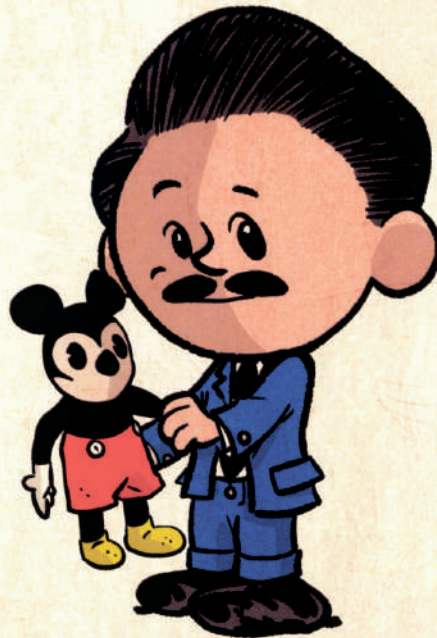
نویسنده:

تصویرگر:

مترجم:

برد ملتسر ★ کریستوفر ایوپولوس ★ شبتم حیدری پور

آدم‌های
معمولی
دنیا را تغییر
مردمانند



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

سرشناسه: ملتزر، برد / Meltzer, Brad
عنوان و نام پدیدآور: من والت دیزنی هستم! / نویسنده: برد ملتزر؛ تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس؛ مترجم: شبنم حیدری پور
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۴۴ ص: مصور(رنگی)؛ ۱۵×۱۵ س.م.

فروست: آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند.

شابک: دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۴۸۵-۴؛ ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۲۴۶-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: I am Walt Disney, 2019.

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: دیزنی، والت، ۱۹۶۶-۱۹۰۱ م. - داستان / Disney, Walt - Fiction

موضوع: سینما - تهیه‌کنندگان و کارگردانان - ایالات متحده - سرگذشت‌نامه / Motion picture producers and directors - United States - Biography

موضوع: متحرک‌سازان - ایالات متحده - سرگذشت‌نامه / Animators - United States - Biography

شناسه‌ی افزوده: الیوپولوس، کریس، ۱۹۶۷م، تصویرگر / Eliopoulos, Chris

شناسه‌ی افزوده: حیدری پور، شبنم، ۱۳۶۹، مترجم

رده‌بندی دیویی: ۷۹۱/۴۳۰۹۲

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۹۵۹۱۰

۷۲۳۴۴۰۱



انتشارات پرتقال

آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند: من والت دیزنی هستم!

نویسنده: برد ملتزر

تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس

مترجم: شبنم حیدری پور

ویراستار: آزاده کامیار

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۴۸۵-۴

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ایماژ

قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

برای جود وینیک شریک جرمم و رفیق رؤیابافم. ازت ممنونم که
زندگی‌ام را تغییر دادی.

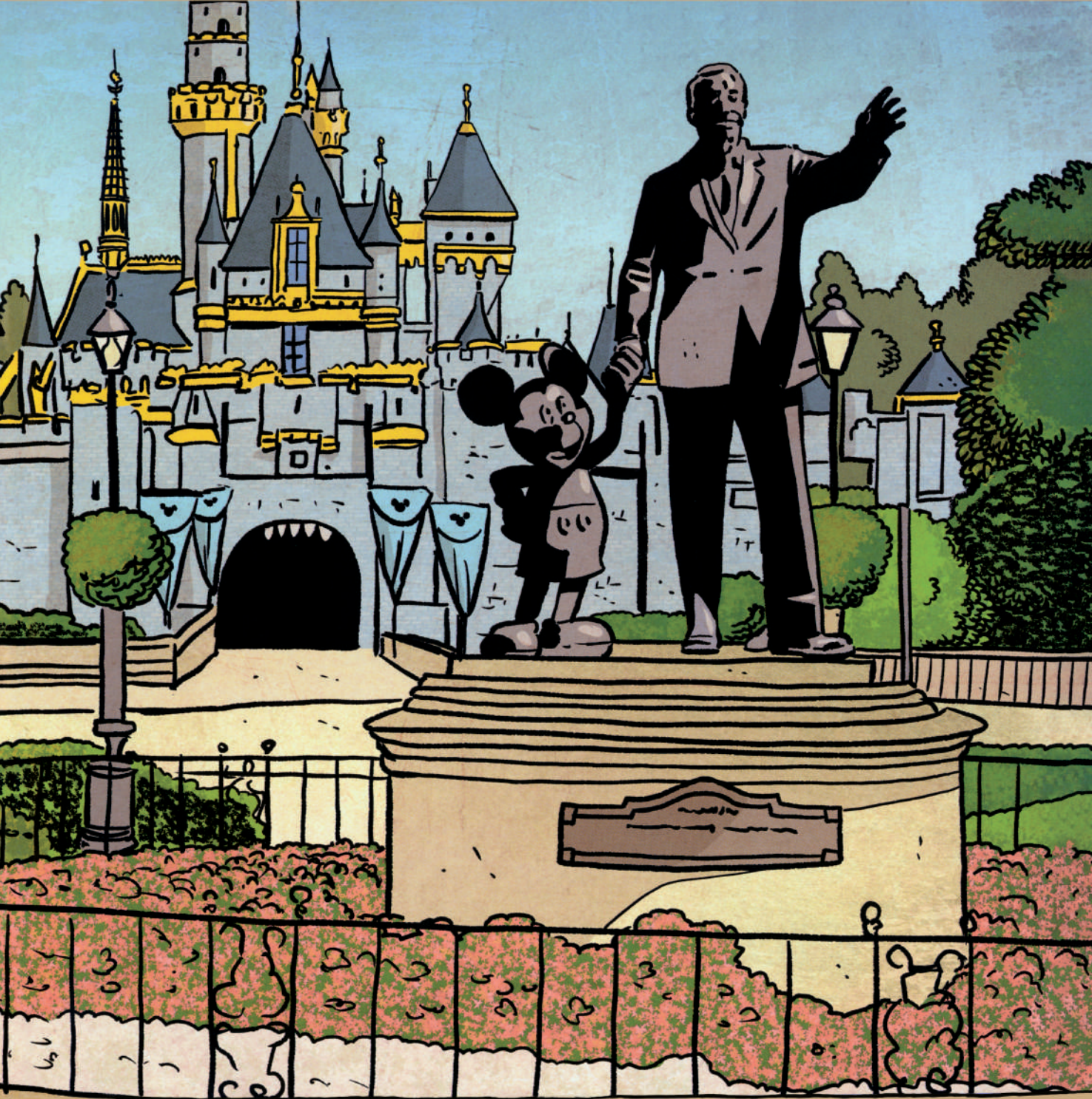
ب.م

برای پسی منکین، مایک اسکوپا، لن تستا و میشل اسکریبیر مک‌لین؛
بزرگ‌ترین هواداران دیزنی که می‌شناسم و بهترین دوستانی که
می‌توانستم داشته باشم.

ک.ا

برای همه‌ی آدم‌های معمولی که دنیا را تغییر می‌دهند.

ش.ح



من والت دیزنی هستم.



کجا بیشتر از همه خوشحالی؟

من بیشتر از همه در شهر کوچکی به نام مارسلین در ایالت میسوری خوشحال بودم. وقتی چهار سالم بود، خانواده‌ام به اینجا اسباب‌کشی کردند. عاشق مزرعه‌های سرسبز بزرگ و درختان بید مجنونش بودم.

همه‌جا پر از
حیوان بود

و ما همه جور سیبی
داشتیم؛ حتی از آن سیب‌های
درشت و سفت درختی!





آنجا حتی راه‌آهنی داشت که از
وسط شهر می‌گذشت.

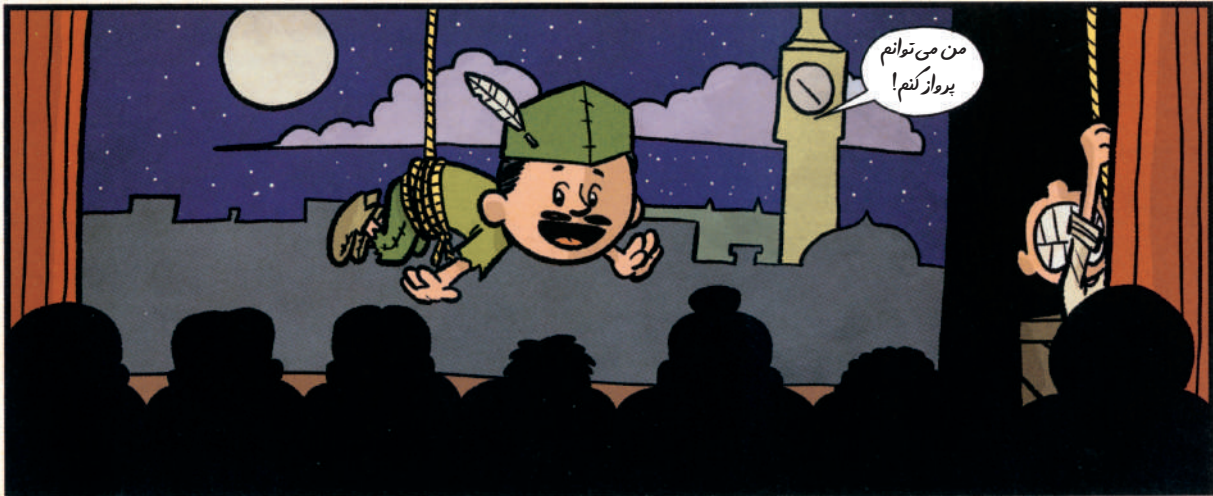
تابستان‌ها ماهیگیری می‌کردیم و زمستان‌ها سورتمه‌سواری.
شهر ما از آن شهرهایی بود که همسایه‌ها به یکدیگر کمک می‌کردند.
درست همان شکلی بود که دنیا باید می‌بود.



در ضمن من نمایش پیتر پن را هم اینجا دیدم.



چیزی نگذشت که نمایش پیتر پن را توی مدرسه مان اجرا کردم.
زوی، برادر بزرگترم، طنابها را تکان می داد...



تا حالا هیچ بازیگری تا این حد توی نقشش فرونرفته بود.
من در شهری بزرگ و بزرگتر می شدم که شبیه بهشت بود.